

## انتشار زبان فارسی در آسیای مرکزی

تقریباً "یک قرن و نیم پیش مورخ مشهور آلمانی لئوپولد فن رانکه نوشت .

"Geschichte its die Beschreibung von dem was eigentlich geschehen ist."

یعنی تاریخ ثبت آن چیزی است که حقیقتاً واقع شده . اما بعد از رانکه گفتند تاریخ شرح یا ضبط آن چیزی است که مردمان خیال می کنند واقع شده است . امروز ما یک قدم بیشتر میرویم و میگوییم تاریخ چیزی است که مردمان تصور می کنند در گذشته بایست بوده باشد .

بدین لحاظ بررسی و تحقیق در تاریخ بطور اساسی متفاوت با تحقیق

در زمینه فیزیک یا شیمی نیست ، یعنی اگر یک استاد فیزیک کتاب نوشته است بعد از پنج یا شش سال می داند که آن کتاب کهنه شده است .

علم همیشه در حال تبدیل و تغییر است . همچنین علم تاریخ . شاید پس از چند سال باید در آنچه امروز میگوئیم تجدید نظر کنیم . شما هم هیچوقت باور نکنید که در علم ، چیزی همیشه درست است .

مجله علمی و ادبی  
سال ۱۳۸۰  
تال جامع علوم انسانی

چهل سال پیش اگر کسی در باره آسیای مرکزی قبل از اسلام صحبت

میکرد فرهنگ و مدنیت آن سرزمین را ساسانی محلی یا حاشیه‌ای توصیف میکرد ، یعنی همه فرهنگ آن نواحی را جدا از ایران ساسانی فرض میکرد . امروز بیشتر بر اثر کاوشهای علمی در شوروی میدانیم که مدنیت آسیای مرکزی پربار و برجسته بود ، حالا ما میتوانیم آن مدنیت یا فرهنگ را به چند قسمت از شمال تا جنوب تقسیم

کنیم . اول خوارزم است که امروز میدانیم زبان اختصاصی ، یک نظام گاه شماری مخصوص ، و هنر و مذهبی شبیه به آن سغد اما جدا از دیگران داشته است . از کتابهای البیرونی میفهمیم که خوارزمیان به تاریخ و فرهنگ باستانی خود می بالیدند . دوم سغد با شهرهای مهم بخارا و سمرقند هم زبان ایرانی مخصوصی و هنرها و مذهبی مزدائی محلی داشت . سغدیان تجار شرق بودند ، مثل خوارزمیان در روسیه و اروپای شرقی . سغدیان خط خود را به ترکها و مغولها دادند و دینهای مانی و مسیحی راتا چین منتشر کردند . سوم باختر یا که در شمال رودخانه آمو یعنی جیحون و در جنوب آمودریا واقع می شد . زبان باختری را با حروف یونانی می نوشتند و مذهب بودائی دین ملی باختریان بود . همچنین هنرهای زیبا ، غیر از آن سغد و خوارزم داشتند . مرکز باختر یا شهر مشهور بلخ بود . چهارم کوههای هند و کش که مرکز شهر کابل و در واقع سرحد هند و ایران بود . در این سرزمین زبانهای نوشتنی هندی بودند و جای برخورد هند و ایران بود . مذهبهای فراوان مثل بودائی و هندوئی رواج داشتند ، در جنوب این سرزمین نزدیک شهر غزنه گمان میکنیم یک سلسله رهبانی سلطنت داشت با عنوان زمبیل و مقاومت شدیدی در برابر عربها نمود . پنجم بلاد سکاها ، یعنی رودخانه هلمند و سیستان امروز در قدیم حوزه ساکاهابود و مردم آن به زبان سکائی حرف میزدند و شاید سرچشمه حماسه ملی ایران این سیستان بود . ششم خراسان فعلی که جزو ایران غربی بود ، یعنی شهرهای هرات مرو و نیشابور در مرزهای شرقی امپراطوری ساسانی واقع بودند و زبان فارسی و فرهنگ ایران غربی آنجا رواج داشت .

این شش ناحیه بعلاوه ترکستان چینی که میدان سغدیان و سکاها بود همه قسمتهای ایران بزرگ بودند که در آنها زبانهای ایرانی رواج داشتند . در مشرق سیستان غیر ایرانیان میزیستند ، یعنی تورانیان در طوران یا کلات امروز ، مرکز براهوئی زبانان .

تاریخ قبل از اسلام این شش سرزمین را باید از یکدیگر جدا کنیم ، البته گاهی چندتا زیر یک حکمرانی بودند مثلاً " در روزهای کوشانیان ، اما برای فهمیدن

جریان وقایع تاریخ باید همیشه این قسمت‌ها را از هم جدا کنیم . میشود گفت که خراسان و سیستان معمولا " زیر حکمرانی ایران غربی یعنی اشکانیان و ساسانیان و گاهی ناحیه‌های هندوکش و باختر یا متحدان " زیر حکم یک پادشاه و هر دو سر راه آسیای مرکزی تاهندوستان بودند و حال آنکه خراسان فعلی سر راه بین‌النهرین بود . مهمترین حکمرانان شرق ایران ، کوشانیان ، مخصوصا " شاه کانیسکا که او را داریوش زمان خود میتوان نام داد ، بودند . قرن‌ها بعد از کانیسکا ملوک و شاهزادگان مشرق ، نژاد خود را به همین کانیسکا می‌رساندند . در کشمیر هم تا قرن پنجم هجری پادشاهان محلی نژاد خودشان را از کانیسکا می‌دانستند .

تاریخ آسیای مرکزی را به دو دوره بزرگ ، دوره ایرانی و بعد دوره ترک میتوان تقسیم کرد ، البته آمدن اتراک با استیلای عرب و فاش شدن اسلام تقریبا " یک زمان با هم اتفاق افتاد ، یعنی قرن دوم و سوم هجری . این دو بیست سال برای تاریخ اسلام خیلی اهمیت دارد .

بعد از شرح تاریخ این سرزمین میخواهیم کوشش کنیم تا به سه پرسش ، با این ترتیب ، پاسخ بدهیم . اول چرا آسیای مرکزی با ماوراء النهر سرچشمه علم اسلامی شد ؟

دوم کی حرکت علماء و دیگران از آسیای مرکزی شروع شد و آیا این مهاجرت با کاهش فرهنگ و مدنیت ماوراء النهر منطبق شد یا نه ؟ و بالاخره چرا مهاجران از آن سرزمین بیشتر به هندوستان رفتند تا به ایران غربی یا عراق ؟

آسیای مرکزی پیش از استیلای عرب مرکب از حکومت‌های کوچک و فراوان بود ، امثال بخارا ، سمرقند ، استروشنه ( و نه اشروسنه ) و خوارزم . اقتصاد این ممالک بیشتر به تجارت و صناعت دستی مانند بافندگی و کوزه‌گری وابسته بود . کشاورزی فعالیت اساسی مردمان آسیای مرکزی نبود ، برخلاف ایران غربی ساسانی که دین زردشتی کشاورزی و دام پروری را بعنوان وظیفه مذهبی ترویج میکرد ، ماوراء النهر هیچ وقت حکومت متمرکز بومی نداشت ، در آسیای مرکزی دین‌های فراوان وجود داشت . بر خلاف ایران ساسانی و مردمان آن نسبت به دین‌های دیگران بیش از ایران ساسانی روادار بودند .

بعد از فتح نهاوند مقاومت حکومت مرکزی ساسانی از بین رفت و عربها فقط با جنگهای محلی مردمان را تسلیم کردند. اما در آسیای مرکزی مقاومت در مقابل عربها و اسلام شدید و دراز بود. از این لحاظ پادگانها از سربازان (یعنی مقاتلان) اسلامی یعنی عرب و ایرانی فراوان تاسیس شد.

در مرو، بخارا و سمرقند سربازان زیادی ساکن شدند. بالشکرهای عرب علماء و هم اصحاب پیغمبر (ص) مثل قثم بن العباس که در سمرقند مرحوم شده، به مشرق آمدند. در میان مقاتلان عرب که به آسیای مرکزی آمدند از قبیله ازد از حضر موت و عمان مخصوصاً "افراد زیادی آمدند. اینها در وطن خود در عربستان بخاطر پارچه بافی مشهور بودند. از دیها با پارچه بافهای سمرقند و بخارا که هم برای بافتنی هاشان مشهور بودند، شریک شدند و شرکتهای سودمند درست کردند. در دوره خلافت بنی امیه تجارت جالبی در سوزمینهای تمام خلافت کردند، از این جهت پایه‌ای برای همکاری مردمان محلی و فاتحان در آسیای مرکزی گذاشته شد. با وجود این عربها بیشتر در آسیای مرکزی جنگ کردند تا در ایران غربی. تغییر مذهب به اسلام زودتر و بیشتر در ماوراءالنهر اتفاق افتاد تا در ایران غربی زیرا که اولاً "قبول اسلام فایده اقتصادی داشت و ثانیاً" تغییر مذهب در آسیای مرکزی آسانتر بود تا در ایران غربی که تشکیلات زردشتی ساسانی بعد از استیلای عرب ادامه داشت و آزاد گذاشتن مردم در عقاید مذهبی خیلی کمتر بود تا در ماوراءالنهر که روحانیت متمرکز وجود نداشت.

به این سببها آسیای مرکزی آشنانه علم اسلامی شد و شهرهای ایران غربی در این مورد عقب ماندند. در سه قرن اول اسلام علمای بخارا، سمرقند، مرو و نیشاپور از علمای ایران غربی بیشتر و مشهورتر بودند و نامهایی مثل بخاری، ابن سینا، البیرونی و غیره خیلی مشهورترند تا کرمانیها، یزدیها و اصفهانیهایی که در این دوره هستند. البته این مسئله خیلی پیچیده است و اینجا نه جا و نه حوصله این هست تا در همه مسائل بحث شود. در نظر من اهمیت سلسله پادشاهان آل سامان در تشکیل یک حکومت و حکمرانی اسلامی بعد از قرن سوم هجری هنوز

به قدر کافی شناخته نشده است. مثلاً "رسم مملوکها در امپراطوری عثمانی که اول در سغد مشاهده میشود (کلمه سغدی آن چاکر است با معنی مملوک) شواهد دیگری هم از اهمیت سامانیان داریم که اینجا جای بحث در آن مسائل نیست. سوال دوم کی و چرا جذب یا رفتن علماء از آسیای مرکزی شروع شد. یکی از شاگردانم تحقیقاتی در باره تاریخ نیشاپور در قرن سوم هجری کرد و به نتیجه رسید که در نیم قرن آخر حکمرانی سامانیان تعداد علمائی که از بخارا و سمرقند به بغداد و غرب رفتند بیش از پیش افزایش یافت، این وقت هنگام فرو ریختگی حکومت مرکزی سامانیان بود. همین وقت ابتدای مهاجرت قبیله‌های ترک داخل بلاد اسلام بود و بی شک در حومه شهرهای آسیای مرکزی خراسان کشاورزی و تجارت خطرناک شد. به سوال سوم رسیدیم.

علماء ماوراءالنهر اول به بغداد و بین‌النهرین رفتند که زیر دست پادشاهان آل بویه بود. اما در ایران غرب و بغداد فرصت برای کار و زندگی خوب محدود بود. یک میدان جدید پر از غنیمت و فرصت مثل ایران امروز به وجود آمد و غازی‌ها یا سربازان، برای دین اسلام به تعداد زیاد به غزنه و با محمود غزنوی به جنگهای هندوستان رفتند. راه قدیم به هندوستان، آن راه قدیم تجارت، اکنون راه فتح و راه غنیمت شد. بعد از قبول اسلام از طرف ترکهای آسیای مرکزی، غازیها در آنجا بی‌کار شدند و با لشکرهاي پادشاهان غزنوی زیاد به هندوستان رفتند، البته جمعی دیگر به غرب رفتند و با ارمنییان و یونانیان جنگ کردند. اما برای ماوراءالنهر هندوستان نزدیکتر و پر غنیمت تر بود تا غرب، در هندوستان هم هیچ دولت متمرکز و قوی وجود نداشت و برای پیروزی اسلام آسانتر بود تا جاهای دیگر. در آنچه که من، به این ترتیب، از خطوط اصلی و عمومی بحث کردم معلوم است که احتیاج به تحقیقات و حفريات فراوان داریم. امیدوارم و گمان میکنم در آینده منظره‌های بدیع و جدید در باره این سرزمین بیابیم.